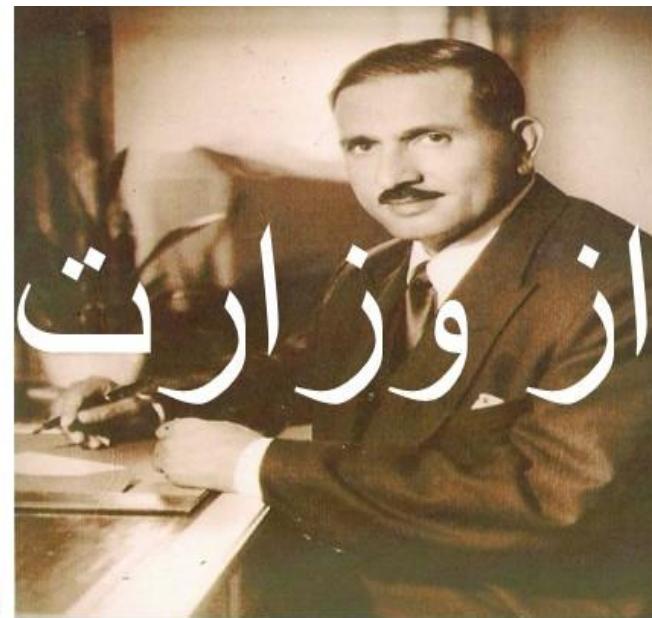


زندان



تبا

از وزارت

زندان



Ketabton.com





Hafizullah kalim



Hafizullah kalim

تحریر کننده : - حفیظ الله {کلیم }

ادیتور : -

این موضوعات از ۱۳۹۶/۱/۱۵ تا ۱۳۹۷/۱/۱۱ جمع آوری گردیده

مورد : - ۱۳۹۷/۱/۲۸

مکان : - (GSM) مقام ولایت لوگر ساعت ۵۰:۱۰



جريان وظيفه در وزارت مالیه دولت جمهوری افغانستان
زمان سردار محمد داود خان .

مقدمه

از گذشته های دور با نشرات محدود، هر چه ثبت اوراق تاریخ شده و هر چه راویان اولی نگاشته اند، چون بیان حال و شرایط تحقیق و تدقیق آن کمتر میسر است، باید بدون درک صحت و سقم آن، بدون در نظر داشت کلیه جوانب اوضاع سیاسی داخلی و خارجی، بدون در نظر داشت چگونگی شرایط محیط، اذهان عامه، جانب داری ها و یا بر عکس آن، کذا سالم و یا نا سالم بودن روایات، مجبوراً بحیث تاریخ اش قبول کرد. اما واقعه نگاران امروزی که از یکطرف وسایل نشرات و پخش وقایع فراوان است، و از جانب دیگر از وقوع حادثات هم چندان دور نشده ، کذا اسناد ثقة دست اول و قابل اعتماد از نشرات روز، منابع مختلف، روایان بیطرف و صادق میسر شده میتواند و زمینه تکیک صحت و ثقم آن میسر است، باید صدرصد همه را مطالعه و کسب معلومات کرد، تا اثری تاریخی قابل ارزشی بوجود آمده بتواند ، و هرگاه این زحمت را بخود نمی دهیم، لازم است نگارش موضوعات تاریخی را به کسانی واگذار شویم که واقعاً از عهدۀ آن برآمده میتوانند، و قبول زحمت می کنند، و نباید بی تمسک، به سند و بی خریطه فیر کرد . نوشتن این چند سطر مختصر که ارائه میشود ، شاید این هم بی دلیل نباشد که چرا و توسط کی مجبور به نوشتن شده، در حالیکه از عدم آشنایی خود به شغل نویسنده هم اعتراف میکنم .

عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه

عبدالملک عبدالرحیم زی (ملک خان) از چهره هایی بود که با داشتن استعداد و اندوخته های تحصیلاتی اش، توجه سردار داؤود خان را جلب نموده بود ، این توجه و فرازآوری او در مقام وزارت مالیه، بر میگردد به هنگامی که دولت در جنگ مشهور به "جنگ صافی" با شورشیان در نبرد بود. ملک خان که در زمینه امور مواد رسانی وظایف لژیستیک را انجام میداد، توجه سردار را جلب نمود. روشن است که سردار، در زمینه انتخاب همکاران از پیشینه ها عادت داشت که کسانی رافعه و جدی و همکار تشخیص میداد به سوی فرازآوری کمک میرسانید. پس از چندی که از "جنگ صافی" سپری شده بود ، عبدالملک خان به منظور تحصیل در رشتۀ محاسبه ولوازم در ارتش به ترکیه رفت. با توجه به نقطه نظریات او پیرامون پلانگذاری مبتنی بر نقش حاکم دولت در سرمایگذاری ورشد اقتصادی، تصور میشود که در هنگام تحصیل در ترکیه به چنین برداشتی رسید.

هنگام بازگشت به افغانستان ، در چارچوب عقاید سردار داؤود خان، به عنوان یکی از صاحب نظران این طرز تلقی، به تطبیق آن در افغانستان همت گماشت. درک دربار سلطنتی از پایگاه اقتصادی حاکمیت که همانا عمدتاً اقتصاد دولتی بود؛ و جناح سردار داؤود بیشتر بدان علاقه مند بود، باورهای اقتصادی وجدیت ملک خان را که بعد دیگری از شخصیت او بود، با گرمی مطالبه می نمود. داؤود خان پس از تلاش هایی که برای براندازی شاه محمود خان بخرج داد، هنگام دسترسی به مقام صدارت، برای ملک خان که طی سفری در هند بود، چنین پیغام داد : "اگر نشسته ای برخیز و اگر ایستاده ای حرکت کن، وطن به خدمت ات احتیاج دارد."

سردار با ذوق زدگی بدون انتظار چند روز که مسافرت رسی عبدالملک خان (آن وقت مدیر لوازم وزارت حربیه)، به پایان برسد، از او میخواهد که بزودی برگردد. ملک خان پس از بازگشت، سمت وزارت مالیه در کابینه‌ی داؤود خان را دارا شد. واین درحالی بود که وی آرزو داشت در رشتهٔ تخصصی خویش به تدریس پردازد.

اما از آنجایی که پای لزوم دید سردار در میان بود، نتوانست، در برابر امر و فرمان او عمل کند، این موضوع به ویژه در زمانی که ساختارهای دیکتاتور مآبانه حاکمیت دارند، تعجب برانگیز نیست. با توجه به ابعاد شخصیت محمد داؤود خان که نمونه‌ی ازین خوبی و خصلت بود، و امر او تعیین کننده بود نه اراده و آرزوی دل ملک خان برای تدریس، پذیراشدن مقام وزارت را توجیه پذیرمی‌سازد. این هم پذیرفتی می‌اید که ملک خان با شنیدن طرح‌های سردار و سخن گفتن از پلان‌ها و رشد اقتصادی و مرزبندی با دورهٔ شاه محمود خان، دلگرمی‌های برای پیشبرد امور وزارت مالیه یافته است.

ملک خان به وظیفهٔ خویش در وزارت مالیه شروع نمود، هنگام دست یازیدن به پاره‌ی از اقدامات و تشبثات، نشان داده است که با بسا از وزرا و کارمندان زیر دست دربار سلطنتی تفاوت‌هایی را دارد.

به این معنی که برمبنای اعتماد به نفس و باور به طرح‌ها و فعالیت‌اش، موضع مستقلانه نیز می‌گیرد.

اما این موضع‌گیری ویژه اش که بانیت تحقق همان برنامه‌ها و وعده‌های اند که پیشتر به او گفته شده است، تحمل دربار سلطنتی و بیش از همه دوتن سردار برادر (محمد نعیم و محمد داؤود) را برنمی‌تابد. آنها حرکات وی را گونه‌ی فراتر بردن پای از گلیم صلاحیت دیده و با ناخوشنوی بدان مینگریستند.

هرقدر کار طرح پلانگذاری های اقتصادی دولت به پیاده نمودن آنها نزدیک شده ، این کنش و واکنش بیشتر سر برآورد است. میتوان اذعان نمود که پس از برکناری شاه محمود خان و برچیدن بساط کوچکی از دیموکراسی، با سرکار آمدن سردار داؤود، برنامه ریزی های اقتصادی از مهمترین سیاست های دربار سلطنتی بود . پیشتر، دربار یگانه شخصی را که درین حوزه به حیث کاردان و مشاور داشت؛ عبدالجید خان زابلی بود، که بدلیل یهودی مندی از سرمایه، دوستی با سردار هاشم خان و جلب اعتماد متقابل با دربار، صلاحیت های بسیاری یافته بود. اما از آنجایی که زابلی در بافت وساخت وجناح بندهای سرداران، موضع جانبدارانه از سردار هاشم خان و مخالفت با شاه محمود خان داشت، صحنه را ترک گفت. با وجود آنکه پس از برکناری سردار شاه محمود خان و به قدرت رسیدن جناح دوستان زابلی ، زمینه کار او مساعد شده بود اما او همچنان از تداوم نقش پیشینه در حیات اقتصادی و پلانگذاری های بعدی در افغانستان دوری اختیار نمود. بعيد به نظر نمیرسد که تمایل زابلی به سرمایگذاری های فردی نیز تأثیری در دوری گزینی وی از سیاست تقویة سکتور دولتی که داؤود خان بدان علاقمندی بیشتر داشت ، درین دوری اختیار نمودن مؤثربوده است. سردار داؤود پس از به قدرت رسیدن سعی نمود تا تحرکات و موقیت های را در زمینه اقتصادی و اجتماعی نشان بدهد. طرح های ملک خان که در راستای تحقق برنامه‌ی او بود، مجال تبارز یافتند .

مثلا ، ملک خان دست به تدوین قانون محاسبات عمومی و وضع قوانین مختلف مالیاتی زد. دیوان محاسبات تأسی کرد و اصلاح تشکیلات ادارات مالیه را روی دست گرفت. همچنان طرح پلانگذازی را که پنداشته بود "بر روی منابع خود" میتواند پروژه های اکتشاف و زود ثمر اقتصادی و اکتشاف اجتماعی و عرفانی را تأمین نماید، به مجلس وزرا ارایه کرد. یکی از منابعی که وی در کتاب "ارمندان زندان" از آن نام میبرد، چنین است : "قسمت زیاد ازین منابع

عمدهٔ مالیاتی در دست خود خاندان شاهی از جمله سردار محمد داؤود خان صدراعظم و معاون بردارش سردار نعیم خان قرار داشت. ایشان پلان را به لیت ولعل قرار داده بالنتیجه روی ہانه‌های عجیب و غریب در کشوی (روک) میز مجلس عالی وزرا فربوده شد. از مواضع بعد ترسخ‌گاری سرداران، به ویژه پس از آنکه تصدی کفالت امور وزارت اقتصاد را نیز عهده دارشد، بدون توجه به مجلس وزرا، صدراعظم ویا شاه، کوشیده است تا کمیته‌های در شقوق مختلفه‌ی اقتصادی و مالی تأسیس نموده، پلان پنجساله را ترتیب و خبر آن را نیز طی کنفرانس مطبوعاتی به اطلاع برساند. اما صدراعظم داؤود خان ازاوگله میکند. ازومی پرسد که "چرا درین مورد با من مصلحت نکردی؟" ملک خان در جواب میگوید "اینکار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه نمایم." سردار میگوید: "آخر این چه جواب است که به من میدهی؟ افزون بر آن ابراز تعجب و نارضایتی، سردار وزیر مالیه خویش را مخاطب قرارداده میگوید" توبه هیچ وجه نخواهی توانست این کار (پلان سازی) را به سربرسانی. ازین رو فوراً به وسیله اعلان دیگر اعلان سابق خود را باطل بساز. ملک خان بالطمینان از پیروزی و این تصور که اهل خبره را گرد آورده وبـ اـتـکـأـ بـ اـصـوـلـ اـقـتـصـادـیـ رـهـبـرـیـ شـدـهـ" اـکـونـومـیـ دـرـیـژـهـ" طـحـ خـودـ رـاـ مـیـتوـانـدـ عـمـلـیـ نـمـایـدـ،ـ اـزـ مـوـضـوـعـ خـودـ جـانـبـدـارـیـ مـیـكـنـدـ.ـ دـاؤـودـخـانـ مـجـدـداـ مـیـگـوـیدـ" درـینـ وقتـ اـمـکـانـ اـیـنـ چـنـینـ کـارـهـاـ دورـ اـزـپـرـوـگـرـامـ وـمـقـدـرـاتـ اـسـتـ.ـ درـپـیـامـدـ چـنـینـ وـگـفتـ وـشـنـوـدـ عـاجـلـ،ـ آـنـهـمـ درـ حـاشـیـهـ دـعـوتـ سـفـارـتـ عـرـبـسـتـانـ سـعـوـدـیـ (ـعـقـرـبـ 1333ـ جـشـنـ مـلـیـ عـرـبـسـتـانـ سـعـوـدـیـ)،ـ مـلـکـ خـانـ باـ تـوـجـهـ بـهـ مـوـضـعـ مـخـالـفـتـ آـمـیـزـ صـدـرـاعـظـمـ خـوـیـشـ،ـ بـصـورـتـ اـشـارـهـ اـسـتـعـفـاـ خـوـدـراـ اـزـ وزـارـتـ مـالـیـهـ وـاقـتصـادـ مـطـرـحـ مـیـكـنـدـ.ـ اـمـاـ دـاؤـودـ خـانـ اـنـدـکـیـ عـقـبـ نـشـستـهـ چـنـینـ مـیـگـوـیدـ" آـزـرـدـهـ نـشـوـ.ـ منـ بـهـتـ مشـورـتـ دـوـسـتـانـهـ پـیـشـ کـرـدـمـ،ـ وـقـتـیـ کـهـ آـنـرـاـ نـپـذـیرـفـتـیـ،ـ چـنـانـکـهـ مـیـخـواـهـیـ عـمـلـ کـنـ.ـ نـهـ مـنـ وـنـهـ

دیگری مانع کارهایت نخواهد شد ، آنچه در تداوم این چالش روابط وزیر و صدراعظم میاید، تکیه‌ی بازهم بیشتر ملک خان بر ابتکارت شخصی است. از گونه‌ی حرکات صدراعظم برمیاید که از احتمال پیش دستی وزیر خویش می‌هراسد. در تشویش بوده است که مبادا وزیر مالیه استعفا بدهد و سخنانی زیانمند به حال او بروزیان بیاورد. بنابرآن تاکتیکی عقب می‌نشیند. در طی مدتی که صدراعظم وزیر در بحران روابط هستند، چندین فرمان شاهی و مصوبات مجلس وزرا نیز به ابتکار ملک خان زمینه کارکردهای او را فراهم میکنند. ملک خان در پی اقدامات بیشتر صدای شکایت آمیز خویش را به گوش شاه نیز میرساند.

بدنبال تدوین برنامه پلان اقتصادی پنجساله، بار دیگر مشکل نبود منابع تمویل پروره‌ها حضور می‌اید. صدراعظم برای تحقق وعده‌های بلند بالا، چشم امید بسیاری به منابع خارجی داشت. دسترسی به امکانات شوروی برای تحقق برنامه‌ها بسند نبود. یکی از منابع ثروتمند که سال‌ها توجه دربار سلطنتی را جلب نموده بود، جلب نظر ایالات متحده امریکا بود. ازین رو تلاش‌های ناموفق زمان صدرات شاه محمود خان بار دیگر از سرگرفته شد ، هیأتی تحت ریاست ملک خان به ایالات متحده امریکا رفت ، صدراعظم پیش از مسافرت عبدالملک خان به امریکا به وی چنین می‌گوید "امریکایی‌ها بپیشانی ما ستاره سرخ را می‌بینند. کاکاها و برادران در جلب و جذب کمک‌های آن کشور موفق نگردیدند ، حالا وظيفة خودت است که قناعت امریکایی را حاصل نمایی ، در برگشت هیأت از امریکا واضح شده است که دست خالی نبوده واندک موفقیتی داشته است ، بطور مثال ازین دستاوردهای هیأت نامبرده شده است ، در اوایل سلطان 1336 ش . (اواخر جون 1957) دولت امریکا مبلغ یک میلیون و شصت هزار دالر جهت اعمار پوهنتون کابل اختصاص داد و قرضه‌ی پنج میلیون و هفت نیم ملک کلدربین افغانستان و امریکا به امضاء رسید ، و نیز ضمن قرارداد دیگری مبلغ یک میلیون و یک صد

شانزده هزار ردلار امریکایی به وزارت مالیه کمک داده شد ، در جریان روزهای پس از بازگشت ملک خان از امریکا ، بازهم مباحثات مهمی در کابینه پیرامون پلان پنج ساله و جوانب تطبیقی آن جریان یافته است ، واين درهنگامی است که ملک خان با پاره یی از بقیه کارکردهای جدی و انضباط آمیز خویش ، گروهی از کارمندان بدخواه اش را به سخن چینی و توطئه گری شکل داده است . مشهور است که در خلال صحبت های در کابینه ، خود را به تناسب سردار نعیم خان مستحق ترودار ندهی نظر صاحب میدانست واين رفتار برای سردار متکبر که سمت معاونیت صدراعظم را نیزداشت ، پذیرفتند نبود . بنابر آن گام های دسیه آمیز علیه او د حريم دربار سلطنتی نیز راه میابد ، آنگونه که خود نمونه های ازدام نهادن و دسیسه چینی را میاورد ، دربار و به ویژه سردار نعیم خان و جنرال عارف خان برای دور کردن ملک خان زمینه چینی می نمودند .

جنرال عارف خان به دلیل گفت و گویی که ملک خان با او در محضر بقیه وزرا داشت ، پس از آن از سمت وزارت دفاع استعفا داد ، از طریق سردار عبدالولی شایعه توسل ملک خان به کودتا را پخش مینمود ، برخی از ویژه گهیای سلوکی او که کارمندان دولتی را به بدخواهی کشانید این ها اند : - هنگامی که ملک خان خواسته است بانک ملی را دولت نظارت همه جانبی نماید ، با وزیر اقتصاد وقت ، عبدالرؤوف حیدر مشاجره ی جدی به میان میابد . حیدر در دفاع از روش پیشین که بوسیله عبدالجید خان زابلی رایج و مبتنی بود بر استقلال نسبی بانک ملی ، به دفاع برخاسته است ، اما ملک خان او را مورد سرزنش قرار داده و می گوید که " مرشدت را میشناسم . " که منظور وی شخص زابلی است ، ملک خان پول اعزازی ها را قطع نمود ، محمد حسن شرق مدیر قلم مخصوص صدراعظم وقت مینویسد که ، به سال 1332 هـ . ش به پیشنهاد عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه و منظوری صدراعظم معاش مستمری قبیله ای سلطنتی و آنانی که

معاش اعزازی داشتند منسخ وپول آن به توسعه مکاتب رایگان در افغانستان صرف می گردید ، گذشته از مواردی را که دیدیم ، برخلاف رعایت سنت حکومتداری در باریان استبداد خوی ، که به داشتن وزرای بلی گوی نیازداشتند ، ملک خان هنگام صحبت با صدراعظم ، طرح استدلال و کاربرد صراحة لهجه را زدست نداده است . این نمونه را بنگریم که خود ملک خان مینویسد: " حین بازگشت از امریکا علیرغم مخالفت سردار محمد داؤودخان صدراعظم و برادر خانواده ورقایش ، طرح پلانی را که درین وقت بدون سرنوشت مانده بود ، ضمیمه‌ی جریده‌ی ثروت وزارت مالیه به طبع رسانیدم . . صدراعظم به من گفت : « ای بی انصاف ! این چه کاری بود که کردی ؟ من به صراحة هست دستور دادم که برای اینکه این پلان دامنگیر آزادی عمل مانشهده باشد ، آن را به طبع نرسانی » من به جوابش گفت : از آنجا که نسخه‌ی انگلیزی آن را در اثرمشورت اداره‌ی تحقیکی " یونو " به مخارج خود آن سازمان به طبع رسانیده بودم ازینرو ناگزیرشدم تا نسخه‌ی دری آن را هم به طبع برسانم . چه در عکس آن همه معتبرض می شدند و می گفتند که آیازبان ملی افغانستان انگلیزی بود که به طبع نسخه‌ی انگلیزی آن پرداختید و نسخه‌ی دری آن را به طاق نسیان گذاشتید آنانی که از مناسبات امرا و دلتمندان استبداد خوی با همکاران وزیرستان آگاهی دارند میدانند که استدلال زیرستان در برابر دستور امردهنده یا منسخ بوده است و یا اگر همکار وزیرستانی جسارت نموده و چیزی گفته است ، خطری را برای دل و جان خریده است ، این خطربرای ملک خان روز تاریخ زمان تازه میافتد ، موارد دیگری نیز از تشبیثات ملک خان وجود دارند که اسباب نارضایتی از او را از طرف برخی مأمورین بلند رتبه‌ی دولتی فراهم نموده بود ، از چندین مورد به مثال پایان اشاره می نماییم : ملک خان هیأتی را به ریاست کوپراتیف فرستاده بود تا مسأله‌ی غله و تمام دفاتر ریاست کوپراتیف را تفتش نمایند ، اعضای هیأت

گفته بودند که " این خیانت بزرگ است که در غله یی که برای عسکرداده میشود در فی سیر گندم یک خرد ناپاکی مجردا داده شود و در غله ی شما یک پاوی سیر... از طرف دیگر شما به عسکر گندم توزیع می کنید نه آرد و اگر آرد هم بدھید سنگ و خاک آن را دور نمی کنید، به همین سبب آرد عسکری پرازخاک و سنگ است." ریاست کوپراتیف که آن هنگام به عهده ی سید محمدقاسم خان رشتیا بود، اونارضیاتی خوش را به گوش شاه و سردار نعیم خان میرساند، رشتیا آرزو مینمود تا از همکاری با ملک خان رهایی بیابد و زیردست سردار نعیم خان کار کند. نامبرده جریان مفصل موضوع را زیر عنوان " کشمکش با عبدالملک خان " با دلایل خویش در کتاب " خاطرات سیاسی " آورده است . مثالهایی را میاوریم : چند مورد دیگر این بز میاوریم که حاکی از منش جدی و تشبیثات ویژه ی ملک خان که در نتیجه مخالفت ها و دشمنی ها با او بیشتر گردید. در رابطه با موضوع غله با رشتیا در مجلس وزرا: پس از صحبت هاوارایه ی معلومات های از طرف رشتیا؛ و صحبت جدی ملک خان، رشتیا دست خود را به شانه ملک خان نهاده میگوید: " وزیر صاحب چه لازم بود که شما در مجلس با من چنین خشونت کنید. میتوانستید خواسته های خویش را با من به طور خصوصی و به عنوان تنهایی به میان بگذارید ، دیدم دفعتاً روی خود را گشتنده و دست مرا از شانه ی خود تکان داده گفت، « فاصله را نگاه دارید ، اینجا شخصیات نیست ، من یک وزیر مسؤول مملکت هستم. خودسری واستقلال معنی ندارد. کارهای شما مربوط وزارت مالیه است و باید برای هر کاراژ وزارت مالیه هدایت گرفته شود. در بانک ملی یک مجلس دایر گردید تا راجع به تأسیس یک دستگاه قره قل که تمام خرید و فروش آن توسط حکومت اجرا شود... آقای عبدالرؤوف حیدرکه تازه از اروپا رسیده و به حیث وزیر اقتصاد مقرر شده بود، گفت: « مداخله ی مستقیم حکومت در خرید و فروش پوست قره قل کار درست نبوده و هم به مفاد حکومت تمام نمیشود ». دفعتاً عبدالملک

خان بر افروخته شده جواب داد: خودت برای من معلوم است. خودت را خوب میشناسم. حتی میگوییم که مرشدت هم خائن است. (شاید مقصد از عبدالجید خان زابلی بوده باشد) تبصره‌ی رشتیا) ... عبدالروف حیدربا یک ژشت مخصوص به چوکی خود تکیه کرده دستهای خود را روی بازوی چوکی گذاشت و از رئیس بانک پرسید: نان مان درک دارد ؟ عبدالملک خان گفت من برای نان خوردن اینجا نیامده ام و از خود کارهای زیاددارم. و با عصباتی از اتاق خارج شد." ص 108 خاطرات رشتیا برای نشان دادن چهره های اعضای کمیسیون پلانگذاری، همه را به مجلس وزرا برده بود که چندان برای سردار داؤودخان خوشایند نبود ه است. برخورد های با رسول جان رئیس ضبط احوالات، سیدعبدالله وزیر داخله و جنرال عارف خان وزیر دفاع داشته که هر کدام کینه‌ی او را بردل جای داده بودند. آقای جمعه گل حبیب نایب خیل، برایم حکایت نمود که پدر ایشان مرحوم حبیب الله خان رئیس دیوان محاسبات صدارت که از دوستان ملک خان بود و روی همین دلیل از گرفتن ترفع نیز سالها بازماند؛ در خلال بر شمردن خصایل ملک خان از پیشامد او در برابر سردار محمد نعیم خان حکایت نموده بود. رئیس دیوان صدارت گفته بود : در دعوت یکی از خوانین که دامن ، چند تن از وزرا و رئیسا شرکت نموده بودند. وقتی ملک خان وارد شد، همه به پای برخاستند . او در همان جای مخصوص وزرای مهمان رفت و نشست. دقایق بعد تسردار نعیم خان رسید . همه از جای برخاستند ، مگر ملک خان تا لحظات آخر همچنان نشسته بود. در آخرین لحظه با اکراه از جای تکانی خورد و با سردار دست داد. همه متوجه این برخورد اوبودند. روز دیگر که این موضوع را به او یادآوری نمودم و دوستانه و ملامت گونه پرسیدم که وزیر صاحب چرا چنین کردید؟ در جواب گفت، همان طور درست است. در اکثر موارد یاد شده به ویژه حين برخوردها در مجلس وزرا، سردار داؤودخان صدراعظم که شاهد برخوردهای وزیر مالیه میبود، همه را

بادیده‌ی اغماض نگریسته. تصور می‌شود که آن رفتار صدراعظم، برای ملک خان تصویری ایجاد مینمود که گویا رفتار وی را تحمل مینماید. این است که در ادامه‌ی پیشامدهای عاری از تکلف که عادت ملک خان بود، به سلوک خود ادامه میداد.

اما ملک خان، تمام اقدامات را با این نیت انجام میداد که چارچوب لزوم دیدهای اساسی صدراعظم را رعایت نموده و با داشتن این اطمینان که در کارکردهای خوش بار خیانتی را حمل نمی‌کند، مجدانه دنبال کار خوش را می‌گرفت. پنداشته بود که با همه تبارزات مخالفت آمیز سردار داؤود خان تکیه گاه او است. اما گویا نیاز ب دیدار چهره اصلی حاکمیت داشت تا از این توهمند بگسلد. فرمان بر طرفی زننده واهانت آمیز پادشاهی را که پیشتر دیدیم، نخستین تکانه‌ی بود بر پیکر توهمند ملک خان. متعاقب آن، دسیسه کوتای نام نهاد را براو بستند. شب عرفات یا یک شب پیش از عید قربان، رسول خان رئیس ضبط احوالات وقت با این پیغام نزد ملک خان رفته است که سردار صاحب (صدراعظم داؤود خان) شما را خواسته است! با لباس خواب او را در موترنشانده نخست در منزل سردار احمدشاه خان و چندی پس از آن در زندان دهمزنگ محبوس شد. آن گاه شایع کردند که ملک خان روز اول عید کوتا می‌کرد. مورد دومی، که حکایتگر طرح نقشه‌ی برای نوطه ریزی از طرف خاندان سلطنتی علیه ملک خان بود، به وسیله‌ی شخصی به اسم سید کریم شایع شده بود. او در همکاری با ریاست ضبط احوالات زیرنام هوشدار باش به کوتای ملک خان، در واقع به منظور زمینه سازی و مساعد نمودن جو توقيف ملک خان شایعه پراگنی نموده بود. درین زمینه، ملک خان از شخصی یاد می‌کند که در آلمان تحصیل کرده بود و روزی آرزوی دیدار خصوصی با او را نمود. آن شخص طی آن دیدار به ملک خان مینویسد: "دروز قبل سید کریم عبرت نام که اصلاحیک تولیم شرپولیس است وزیر اثر سید عبدالله خان والی کابل متکفل

امور استخبارات و دستگاه جاسوسی میباشد ، من ویک عده از جوانان و تعلیم یافتگان داخل و خارج را نزد خود جمع کرد بعد از مقدمه‌ی مختصر که همه با الفاظ بی‌ربط و کلمات عامیانه ادا شد، چنین گفت : « جوانان! برادران منور! کشور ما اکنون در خطر است. وزیر مالیه و متصدی امور لقتصادی کشور عبدالملک عبد الرحیم زی ... میخواهد، کودتایی بوجود آورد و با اعلان جمهوریت، رژیم شاهی موجوده را وارونه گرداند ... ». تأمل بیشتر روی ادعای کودتا در آغاز گفتیم که تا حال نیزهیچ سند و مدرکی منتشر نشده است که دال بر اقدام کودتایی از طرف ملک خان علیه حکومت سلطنتی باشد. بنابر آن نمیشود اتهام دولت را پذیرفت. اقدام حکومت واعلامیه‌ی انتشار یافته علیه ملک خان رامیتوان سخنان به وده و دسیسه آمیز علیه او قبول نمود. در اعلامیه و در ادعاهای حکومت موارد تناقض آمیزو دور از احتمال هم وجود دارد.؛ مثلاً در اعلامیه گفته شده است که " اسلحه‌ی امریکایی را از طریق اتحاد شوروی به افغانستان جهت اجرای کودتا" منتقل می‌نمودند. ویا ادعای سردار داؤود خان در وزارت دفاع که: " ملک خان هنگامه‌ی را در مملکت بپا میکرد." و در ادامه می‌افزاید، که خوشبختانه از افراد اردو کسی با او همنوا نشده است. که ادعاهای بسیار متناقض و مضحك‌اند. اگر ایران ویا پاکستان را در جای شوروی نام می‌برند، شاید تا حدودی مردم این ادعای را باور میکردند. اما چگونه میتواند پذیرفته شود که کودتا گران ! سلاح امریکایی را از راه کشوری مانند شوروی که در ماه عسل مناسبات با حکومت سردار داؤود بود انتقال میدادند. چگونه میتواند پذیرفته شود که قصد بپایی هنگامه‌ی بوده اما هیچ کسی از ارش اور ایاری نرسانید است. در حالی که توقيف جنرال خواجه خلیل الله خان در پیوند با ملک خان، این ادعای عدم سهمگیری ارتضیان رانقض میکند. از سوی دیگر پیداست که برای مهم نشان دادن موضوع جنرال نامبرده را توقيف نموده بودند. در اعلامیه میگویند: " شما به زودی

نتیجه تحقیقات این خیانت را نظر به اسنادی که دردست است خواهید شنید." این ادعا نیز دروغ بود زیرا هیچ سندی که حاکی از کودتا باشد ارایه نشد. مردم نه به زودی و نه هم طی چند دهه پسین اسنادی حاکی از خیانت ادعایی حکومت را دیدند.*^{**} گواهی چند تن از شکنجه دیده گان چون دردست حکومت سندی نبود، و درواقع قصد کودتایی وجود نداشت، پس تصمیم گیرنده گان چشم امید به دریافت اعترافات جبری از راه شکنجه بستند. عمال ریاست ضبط احوالات کوشیدند تا بدست آوردن مدارک جعلی از نزد کسانی که نمیتوانند درزیرشکنجه بیشتر تحمل بیاورند، سخنان دلخواه تهی نمایند. چنین چشمداشتی از نظر دولت بدور نبود. اما با وجود شکنجه های طاقت سوز، دولت توفیقی برای تهیه چنان اسناد حاصل نکرد. شکنجه های که زندانیان برای اعتراف فرمایشی دیده اند، بسیار است. گواهی چند تن را میاوریم : ۱- فقیر محمد فگار معالج وی مینویسد: "خواننده‌ی گرامی ! باورتان نخواهد آمد که اگر بنویسم که در دارالسلطنه اسلامی تحت سایلی هما پایه‌ی پادشاه مسلمان یک بنده مظلوم کوتاه قفلی بیکناه، مدت تقریباً پنج سال بدون غسل ضرورت، پنج وقت به دربار خداوند بزرگ (ج) جهت ادائی نماز ایستاده شود و ماه مبارک رمضان روزه بدارد. در چله‌های سرد زمستان ، بدون کوچکترین تسخین و در تابستانهای طاقت فرسا در چار دیوار قفس که هفت بلست درنه بلست عرض و طول داشت ، بدون خردترین منفذی زندگی کند. نموی موی سر وریش وحالت ناخن های دست و پا را در مدت پنج سال خود میتوانید حدس بزنید.

فقیر محمد فگار معالج که هنگام برطرفی ملک خان به حیث مدیر قلم مخصوص او کار میکرد و همراه با ملک خان زندانی شد، حین ارایه‌ی تصویر درد آمیزاز جریان توقيف خویش ، از یأس و ناامیدی مستنقطین ضبط احوالات که با وجود اعمال شکنجه های مختلف، نتوانسته بودند اسنادی تهیه نمایند، چنین مینویسد: "... روحاء و جسماء فلچ شده ، نمی دانستند چه

میکنند و چه باید بکنند. هر قدرتی که بود به دست بانیان اتهام کودتا، و هر اجرآتی که بود از طرف آنها صورت گرفت." واین در حالی بود که زندانیان، دشوارترین فشارهای روحی و جسمی را متحمل شده بودند. نامبرده دین زمینه مینویسد: "مدت پنج سال زندان کوتاه قفلی و خوردن ملیونها چوب، لگد و مشت و کشیدن بیدار خوابی‌ها و درین اتاق قفلی به خدا با زولانه والج کشدن، زنده گی روحی و جسمی ام تباہ شد، قسم ازین لحاظ یاد کردم که درین قفل اتاق زندانی که چندین دروازه‌ی محکم چوبین و آهن دارد، واژشش جهت تحت حراست و حفاظت مخبرین ضبط احوالات، وزارت داخله، ضابطان و عساکر قوم‌ماندانی امنیه است، انداختن زولانه واولچک کردن یک مظلوم بیکناه، از شاه کاری‌های دوره‌ی حکومت داؤود خان وابتکار تحقیقات موضوع اتهام است که وجودان بشریت از باور کردن آن ابا میورزد.

2- محمد آصف آهنگ‌جناب آصف آهنگ نمونه‌یی را هم از آن گونه جریان تحقیق شکنجه آمیز، یا بصورت دقیقت‌کوشش‌هایی که برای تهیه‌ی سند بکاربرده میشد، مبارز آزادیخواه و مشروطه طلب، جناب محمد آصف آهنگ بدست میدهد. شخصی که از مشروطه خواهان بود، ومنشی اول حزب وطن (غبار) و چند تن از ایارانش پیشتر زندانی شده بودند، هیچ نوع سرسازگاری با سردار داؤود نداشت. هنگام چیدن دسیسه دولت علیه ملک خان با برخی از یاران خویش محبوس شد؛ به حیث شخص ناظر جریان چنین مینویسد: "من مامور شرکت نساجی افغان بودم و در کارخانجات جنگلک که یکی از تصدیهای وابسته به شرکت نساجی افغان بود کارمیکردم. یکروز یکی از آشنایانم آمده گفت: برایم یک عرضه بنویس به اسم عبدالملک خان وزیر مالیه، میخواهم که به فاکولته حقوق شامل گردم. برایش گفتم: عبدالملک خان به فاکولته حقوق چه بیان دارد؟ فاکولته حقوق مربوط دانشگاه کابل و وزارت معارف است. چون هدایتی که گرفته بود درست انجام داده نتوانست مخصوص شد. روز دیگر بازیکی از

خویشاوندان رفیقم که فخرالدین نام داشت و خانه را ندیده بود آمد و گفت: من مزارشريف
می روم، اگر به نادرشاه خط داشته باشی میرسانم. من کمی از نادرشاه آزرده بودم. یک نامه
به نام حکیم الدین مدیرنساجی افغان که در مزاربود نوشتم؛ و به فامیل نادرشاه هم سلام
فرستام. هنوز مكتوب من به آخر نرسیده بود که فخرالدین رو بمن نموده گفت: به نادرشاه
تبریکی بنویس و بگو از جانب وزیرمالیه به کاربزرگ تعیین گردیده! چون عبدالملک نفر دوم
حکومت بود، هیچ گمان نمیکردم که برای او دسیسه میکنند. از اینکه نامه من بنام حکیم
الدین بود، گفته او را تذکر ندادم و خط را تمام کرده بدست فخرالدین دادم. او خط را تا
آخر خواند و گفت: چیزی را که من گفتم، نوشته نکردی... (شب دیگر) ... رادیو را روشن
کردم، گوینده خبر گفت: عبدالملک وزیرمالیه نسبت بی کفایتی و... از عهده اش سبکدوش
گردید، این خبر چنان پخش گردید که همه حیرت کردیم ، (فردا) ... ساعت ۹ شب بود و
باید به پغمان میرفتیم. درین لحظه عبدالعالی سرورآمد و بسیار پریشان بود. پرسیدم که
خیریت است. گفت: میرعلی احمد شامل را برند. من فوراً به جمع کردن کتابها پرداختم که
صدای دروازه بلند شد. برادرم رفت و برگشت که قوماندان امینه دین محمد دلاور است و
فخرالدین صدا کرد که مردۀ نادرشاه را آورده اند بیا که برویم. من فهمیدم گپ چیست. با
مادر و برادرانم وداع کردم و از خانه برآمدم. دین محمد دلاور، تخمین با سی نفر سرباز و افسر
آمده بودند مرا گرفتند و در موتر سوار نموده حرکت کردند و راساً به توقيف برند. شب را در
سلول زندان بدون بستره بروی خاک سپری کردم. فردا که به مستراح رفتم با چند نفر زندانیان
سابق، مانند عیز توخی، یعقوب حسن خان، عبدالغنى خان، باشی عالم و سید حسین حاکم و
چند نفر دیگر برخوردم . با آنها احوال پرسی کردم و پرسیدم چه میشنوند که چه گپ شده
است . گفتند: اطلاع نداریم اما چند نفر را آورده اند مانند: میرعلی اصغر شعاع، میرعلی

احمد شامل، مهدی ظفر، خواجه خلیل الله فرقه مشر، خواجه عبدالله احمد، حاجی عبدالخالق خان، نادرشاه، ملک عبدالغفار، هلال الدين بدري و يك تعداد ديگر. همينکه رخصتی های عید خاتمه یافت، ساعت 11 شب دروازه سلوول من باز شد و خورد ضابطی داخل گردید، مرا سرتا پا تلاشی کرد و بستم ولچک انداخت. پس از آنکه به رویم یک دستمال را کشید از اتاق خارج شدیم. از توقيف برآمدیم و بموتر نشستیم. موتر حرکت کرد، چون چشم بسته بود نتوانستم بفهم بکجا میرویم. همین که موتر توقف کرد از موتور پایان شدیم و همانطور مرا در یک اتاق بردنده. فهمیدم که ریاست استخبارات است، بعد از لحظه یی، مرا به اتاق رهنما ی کردند، آنجا داخل شدم، رسول رئیس ضبط احوالات، سید عبدالله وزیر داخله و میرعبدالعزیز والی کابل نشسته بودند، من سلام کردم اما آنها هیچ اعتنایی نکردند. سید عبدالله رو بمن کرده گفت: شما میخواستید با عبدالملک کو دتا کنید؟ من در پاسخ گفت: عبدالملک را قطعاً ندیده و نمی شناسم، شاید در مورد من اشتباه کرده باشد. رسول گفت: ما اسناد ترا بدست داریم که به نادرشاه نوشته بودی و اسلحه خواسته بودی. فوراً از همان مکتوبی که برای حکیم الدین نوشته بودم، یادم آمد به رئیس ضبط احوالات گفت: درست است که نادرشاه رفیقم است، ولی من به او همچو موضوعی را ننوشته ام. اگر اکنون قلم به اختیارم بگذارید ده قطعه نامه برایش می نویسم ولی اصلاً به نادرشاه نه نامه نوشته ام و نه اسلحه خواسته ام. لطفاً سند مرا که میگویید بدست دارید نشان بدهید. آن وقت جزایی که میدهید اعتراض ندارم. سید عبدالله با خشونت گفت: تو اقرار نمیکنی. بعد روی به دیگران کرده گفت: ببینید اگر تحقیقات حاجی عبدالخالق و میرعلی احمد شامل و یا مهدی ظفر خلاص شده باشد بگویید بیایند و شهادت بدهند. من گفت: مهدی ظفر را نمیشناسم. هرگاه میرعلی احمد شامل و حاجی عبدالخالق خان بگویند که بلی با ملک خان کو دتا میکردیم، هرجزایی که

بهیهید قبول دارم. مدتی گذشت نه حاجی عبدالخالق خان و نه میرعلی احمد شامل را آوردند. اما یکنفر که اولچک به دستهایش بود از جانب مؤظفین با شدت داخل اتاق انداخته شد که به صحن اتاق افتاد و سیدعبدالله با خشونت به او گفت: بگو شما چه میخواستید؟ این شخص فخرالدین بود. رویش را به سوی من نموده گفت: من مثل شما شده ام. سیدعبدالله بازگفت: بگوشما چه میخواستید؟ فخرالدین گفت: ما میخواستیم که سردار داؤود را از بین ببریم و درخانه آهنگ شب 21 جوزا جلسه داشتیم و به عبدالملک تعهد میگرفتیم. برعلاوه عبدالملک، محمد عغفرفرقه مشر، شعاع، حاجی عبدالخالق، خواجه خلیل و چند نفر دیگر را نام برد. من از فخرالدین پرسیدم؟ همان اتاق که ما و شما جلسه میکردیم، میل و فرنیچران چه قسم بود و زنگ اتاق چگونه بود؟ فخرالدین به فکر رفت تا چیزی بگوید. چند لحظه گذشت، خنديده گفت: از آن صرف نظر میکنم بگو که خانه‌ی ما کلکین داشت یا ارسی؟ فخرالدین باز بفکر شد. سید عبدالله با دست به او اشاره کرد که کلکین داشت. فخرالدین گفت: بلی کلکین داشت. بازهم خنديدم و گفت: بفرمایید منزل ما را ببینید که کلکین دارد یا ارسی. زیرا خانه‌ی ما از منازل قدیم شهر کابل بود و ارسی داشت نه کلکین و ارسی آن از صنعت نجاران قدیم ما بود که ارزش فراوان داشت. به سید عبدالله گفت: این آقا شبی که مرا گرفتار کردند با دین محمد خان دلاور قوماندان به دستگیری من آمده بود. سید عبدالله گفت: از نزد ما گریخته بود و پیش تو آمده بود. بازهم خنديدم. رسول زنگ را فشارداد و شخصی داخل شد گفت: این شخص اقرار نمیکند. او را شکنجه کنید تا حقیقت را بگوید... بعد ها شنیدم، هنگامی که مرا با چوب لت و کوب می‌کردند، حاجی عبدالخالق خان بزرگوار را در پشت دروازه اتاق شکنجه می‌اوردند تا اگر اقراری کنم، سندی شود برای او. اما هیچ وقت نتوانستند ما را وادریه اقرار دروغین نمایند. بعد از شکنجه‌ها مرا از اتاق بیرون کردند و داخل اتاق دیگر بردنند. شخصی که

مرا برای تحقیق بردۀ بود، سوالات شفاهی از من نمود. اما طرز سوالش احترام آمیز بود و من پاسخ میدادم. در آخر رسماً و تحریری اینطور ادعاهای سوالهایی را نوشت تا من توضیح بدهم: ادعای نخستین او این بود که، در شب 21 جوزا 1336 در خانه‌ی خود جلسه داشتید و به عبدالملک وزیر مالیه تعهد میگرفتید. ادعای دیگر وی، که شما در خانه شعاع، با عجفرخان فرقه مشرو عبدالملک و حاجی عبدالخالق که حضور داشتند نقشه‌ی کودتا را میکشیدید. من دیدم که نزد آنها ثابت است که دسیسه است. لذا در جواب سوال اول پاسخ دادم که من حتی شکل و قوا را عبدالملک را ندیده ام و او را نمیشناسم. بلکه حتا با خویش و اقارب او هم آشنا ندارم. هرگاه شما ثابت کردید که یکنفر از خویش و قوم او را می‌شناسم و حتا در راه با آنها سلام کرده باشم، شما حق دارید هر جزایی که تعیین کنید، قبول دارم. بجواب سوال دوم نوشتتم: چون در انتخابات دوره هشتم من نماینده غباری بودم و با شعاع و فرقه مشر محمد عجفرخان برخورد کرده ایم، ما مخالف هم هستیم و این مخالفت ما به همه شهربان کابل معلوم است. پس از نوشتن جواب‌ها مخصوص شدم و مرا به سلولم بردنم... ساعت ازدواج شب گذشته بود در بستر رفتم، ولی خواب در چشمم نیامد. به فکر رفتم. با خود گفتم، سردار محمد داؤود که زمام کشور را بدست گرفته است باید بخاطر رفاه مردم و آرامی و شکوفانی وطن کار کند تا خدمتش آشکارا شود. بیچاره آنقدر احمق است که به گرفتاری چند نفر میخواهد مردم را بترساند تا بر کارهایش اعتراضی نکنند.

3- آگاجان در میان اشخاصی که با ملک خان دستگیر شدند، یک تن هم، پیرمرد شکنجه دیده یی است که حاجی آغا جان نام دارد. او اکنون در کابل زندگی می‌کند. اطلاع اعضای خانواده و دوستان وی از انتشار موضوع آن کودتای نام نهاد، سبب شده است تا بار دیگر در پای صحبت وی نشسته، خاطره‌هایی را ترتیب نموده و برای نگارنده فرستناده اند. دوستان

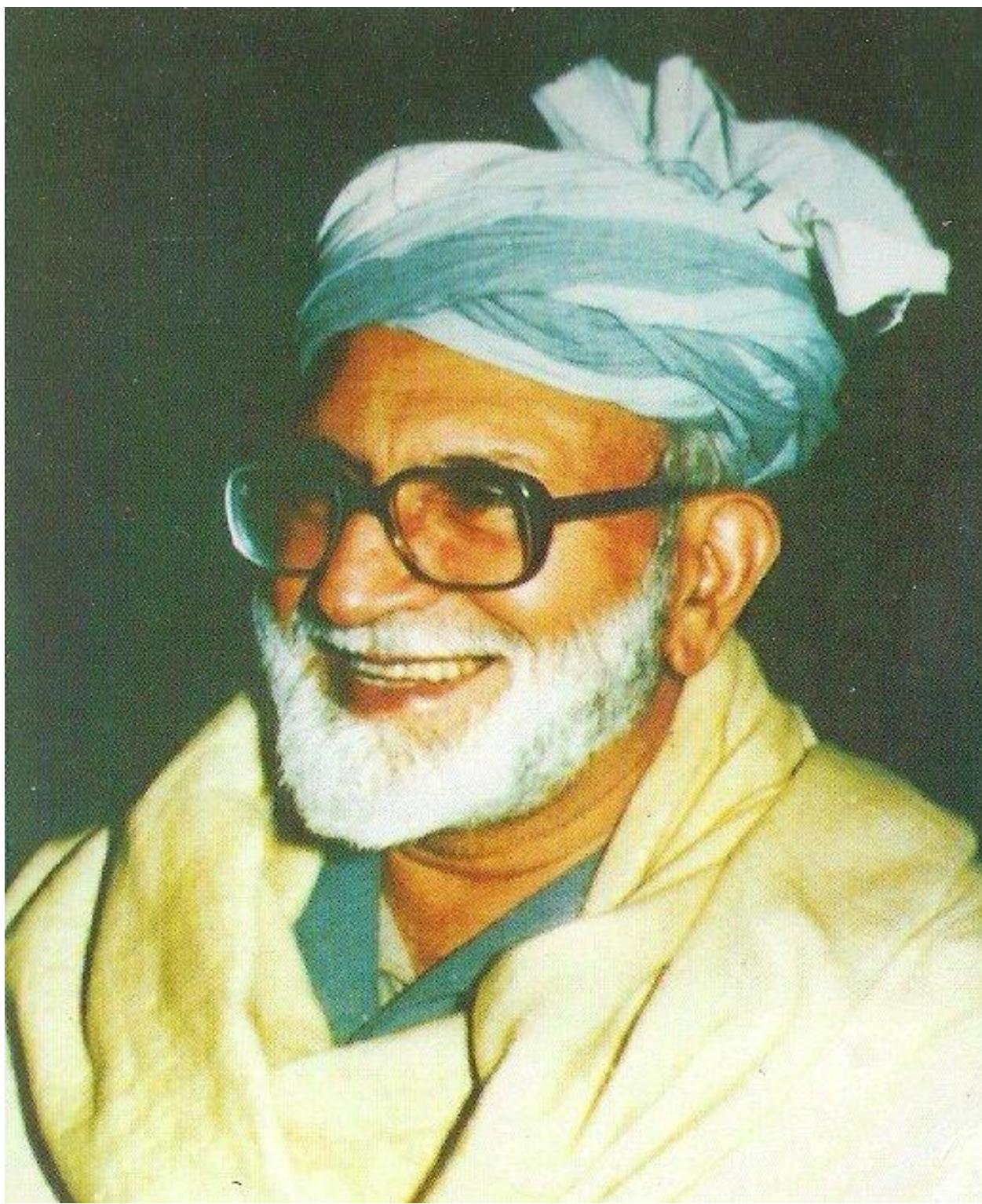
فرستنده گزارش، دوقطعه عکس پیرمرد ستمدیده وزجرکشیده و نمره‌ی تلفونی را نیز رای اطمینان نویسنده ضمیمه نموده‌اند. گزارش آگاجان: "اسم من آغا جان و زادگاهم قریه موسیی از مربوطات ولسوالی چارآسیاب (ناحیه‌ی نزدهم ولایت کابل) میباشد. من با عبدالقیوم خان پسر کاکا بودم. عبدالقیوم منحیث مامور تحریرات در خزانه‌ی شخصی شاه کار میکرد. بعده برای مدتی به سپرسنی امور جایداد شاه در کاریز میر مؤذن گردید. در آن زمان چون بنده بیکار بودم، مرا به سمت گلکار در کاریز میر استخدام نمود. خانواده‌ی من و عبدالقیوم خان در آن وقت در حوالی مهتاب قلعه اقامت داشتند. من نوجوان بودم و با وزیر صاحب عبدالملک خان معرفت شخصی نداشتیم. وزیر مالیه‌ی وقت امور دفتر و خزانه‌ی شخصی شاه را هم به عهده داشت. در آن زمان، شاه یک مهندس آلمانی را به نام مستر براون، برای اعمار ساختمان و باغ کاریز میر خود استخدام نموده بود. عبدالملک خان وزیر مالیه وقتاً فوقتاً جهت نظارت امور به کاریز میر سر میزد. شاه در کاریز میر بیش از صد نفر دهقان داشت. بعد از گرفتاری وزیر مالیه، روزی دونفر از مامورین ضبط احوالات با پولیس‌ها در قلعه‌ی بهادرخان نزدیک مهتاب قلعه به خانه‌ی ما آمدند و مرا به ضبط احوالات در صدارت بردنده وکوه قلی نمودند. بعدها تحقیقات شروع شد. سوال اول این بود: میر حیدر را می‌شناسی؟" (میر حیدر را ضبط احوالات در استالف دستگیر نموده بود، وی اصلاً از کاریز میر بود و شغل نجاری داشت. و من بر سر مسائله‌ی صندوق (کریت) های انگور با وی قبل از پرخاش نموده بودم. او در تحقیقات خود گفته بود که آغازان با خارجی‌ها در تماس است). من به جواب شان گفتم: تنها خارجی را که من دیده‌ام، مهندس آلمانی مستر براون است که به امر شاه برای اعمار ساختمان کاریز میر را نجات داده بود. تحقیقات با شکنجه ادامه یافت. من گفتم: اصلاح کدام خارجی دیگری را ندیده‌ام ولسان خارجی را بلند نیستم. من چگونه و برای چی با آنها تماس

برقرار می توانستم . استدلال من جایی را نگرفت. زیرلت و کوب و چوب زنی ها بی هوش می شدم . وقتی چشم می گشودم ، در شفاخانه‌ی علی آباد می بودم . بعد از چند روز استراحت والتیام دوباره به صدارت آورده می شدم و همان خرک و همان درک بود. یکی از انواع شکنجه ها این بود، که دستانم را زیر پایه‌ی چوکی می هادند و خود بالای چوکی می نشستند و می گفتند بگو ! شکنجه در ضبط احوالات تحت نظر عبدالرسول مشهور به ضبط احوالات صورت می گرفت. در آنجا پنج شعبه وجود داشت . اگر در شعبات اولیه چیزی حصول نمی گردید، به سلسله مراتب ، شکنجه‌ی متهم به به شعبات بالاتر سپاریده میشد. در شعبه‌ی پنج برای زندانی تنها دو انتخاب وجود داشت : یا اقرار یا مرگ . روزی در شفاخانه‌ی علی آباد تیغ سلمانی رامخفی نمودم و در صدارت به این نتیجه رسیدم که دیگر تحمل شکنجه را ندارم و مرگ بی عذاب هم نعمت خدایی است. ازین رو با تیغ گلوبیم را برباریدم و بموش گردیدم . از صدای خر خرگلوی بریده ام، نگهبانان متوجه حالت من گردیدند و مرا بازهم به علی آباد آوردند. آغا جان در این عکس گلوبی بریده خویش را نشان میدهد بعد از نقاہت دوباره رهسپار صدارت گردیدم . این بار گفتم که من اقرار می نمایم ، بنویسید . بنویسید که من بمب ها را با خود مخفیانه به ارگ آوردم و برای انفجار آما ده نمودم. آنها آن گهای نادرست را نوشتند و من هم دیگر شکنجه نشدم . بعد از گذشت شش ماه از صدارت به توقيف ولايت آورده شدم در آنجا برادران وزیر مالیه عبدالرحمن خان و عبدالله خان با محافظ اش، لاجورد و شیرآغا را دیدم که توقيف بودند. در " توقيف " هژده ماه زندانی بودم . روزی ما را به وزارت داخله نزد سید عبدالله وزیر بردند. در آنجا چند نفر دیگر هم نشسته بودند . برایم نان چاشت خوب دادند و گفتند مجکمه است. مرا به یک اطاق آوردنده ، سلام دادم. پرسیدند، که اسم ات چه است ؟ گفتم آگاجان . گفتند برو. مراد دوباره به توقيف بردند. سوال دیگری از من نکردند. در

توقیف بعد از آن اجازه دادند که "پای واژ" داشته باشم. به این ترتیب خانواده ام از زنده بودنم مطلع گردید. یک روز برایم گفتند که محکمه برایت هفت سال حبس تعیین نمود. بعد از آن مرا به محبس دهمزنگ در قلعه جدید آوردن. درین فاصله وزیر صاحب مالیه هم به قلعه ای جدید آورده شده بود. ولی در قسمت فوقانی قلعه جدید زیر پر نظارت در یک اطاق تاریک و نمدار زندانی بود. وزیر صاحب روزانه برای بیست دقیقه اجازه قدم زدن داشت. در وقت قدم زدن به آواز بلند آیه های قرآنی را تلاوت مینمود. ریش کوتاه گذاشته بود. لباس وطنی بالنگی به تن داشت. با همان عزت نفس قدم های متین بر میداشت و با همه شکنجه ها و تحمیل محرومیت ها نتوانسته بودند وقار و متناسب اش را بربایند. لحظه‌ی قدم زدن هایش برای ما زندانی های دیگر تماشایی بود. او مانند شیر غران قدم میزد و دیدن این صحنه ما را قوت دل میداد و آیه های آسمانی از دهانش تسکین خاطر برای ما بود. در محبس دهمزنگ از جمله زندانی های سیاسی دیگر، حضرت صبغت الله مجددی، و مرحوم سید اسماعیل بلخی با ما یکجا بودند. از جمله‌ی بیست و یکنفر شیر غانی هایی که بیگناه به نام کودتای ملک خان جمع آوری شده بودند، نه⁽⁹⁾ نفرشان با ما در دهمزنگ بودند. نام بعضی از ایشان بخاطرم است که عبارت بودند از: ایشان نبی، سید قل، بابه کلنگی، صوفی پروان و یکی از آنها به نام پالته برای مجددی آشپزی میکرد. دیگران شان در صدارت یا زیر شکنجه هلاک شدند و یا آزاد و یا زندانی بودند که اطلاعی از آنها ندارم. دیگر زندانی های دهمزنگ این ها بودند: سی و دونفر از قوم مومند از جمله حاجی یوسف خان، حاجی حسن خان، پاچاخان، صدیق خان، که همه بیگناه زندانی بودند و زنها و خانواده های شان در شهر نونزدیک قبرگورها در یک خانه زندانی بودند. چند نفر از خوانین قندهار از جمله، حاجی حبیب الله قندهاری، حاکم عبدالقدوس، سردار میراحمد، آخوندزاده مشهور به پیر قندهار. اسم های چند نفر از بزرگان و خان های پکتیا

را فراموش کرده ام . من جمعاً هفت سال وآن میرحیدربدبخت هم هفت سال عبدالقيوم خان چهارسال زندانی بودیم . اصلاً همه دسیسه وتهمت ضبط احوالات ورسول خان رئیس آن بود. بعد از خارج شدن از زندان من به شغل دکانداری در چهارقلعه مصروف بودم. تنها وجه مشترک من با وزیر مالیه همچوواری قریه آبایی من موسی از مربوطات ولایت کابل با قریه گمران وسفید سنگ از مربوطات ولایت لوگر بود وبس. " یادداشت نویسنده ی گزارش بالا، عنوانی نویسنده ی کودتا ها : " اجمال گفته های حاجی آغا جان ضمیمه ی دوقطعه عکس او فرستاده شد. قرار گفته های حاجی آغا جان ، مرحوم عبدالقيوم خان خاطرات خویش را به رشته تحریر درآورده است که به احتمال زیاد نزد پسرشان است.

کابل . 28/12/2009 شایان یادآوری است که قانون اسامی نادرخان (مصوب سال 1309 خورشیدی) که تا میزان سال 1343 خورشیدی نافذ بود، در " اصل 19" چنین می گوید : " شکنجه و دیگران نوع زجر تمامًا موقوف است وخارج احکام شرع شریف واصولنامه ی های دولت برای هیچ کس مجازات داده نمی شود ، به همین ترتیب محترم ملک خان ۲۱ سال را در زندان گذشتاند .



بعد از ۲۱ سال زندان

مُوْخَد

این موضوعات از ویب سایت های مختلف جمع آوری گردیده است .

www.arianafghanistan.com/.../malek a sharhe hale abdulmalek a

www.dw.com/fa-af/

moec.gov.af/fa/page/1177/1181

www.afghan-german.net/.../abbasi a makse bar 2 naueshta dar

جهان سپاس از توجه تان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library